

هرات فرستم، شاید چندی دست تعدی او از ما کوتاه شود:

که بر خراسان این ترک چیره دست شده است

مع القصة کامران میرزا در ارسال این نوشته بعد از یأس از کار او اظهار ارادت و صداقت به بندگان نایب السلطنه ورزید که شاید بدین تدابیر آن سیلاب خانه کن را روی از آن سوی برتابد و روزی چند از معارضت و مبارزت ایمنی و سلامت یابد.

### ادر بند شدن محمدخان قرائی و برادرانش مهدی قلی خان و محسن خان]

چون محمدخان قرائی از وصول این نوشته خبر یافت از فرط دهشت و کمال وحشت به فرار مصمم گردید و از بخت بیدار شهریار نتوانست، لهذا در این بار به ضبط وی حکم جاری شد و او را محفوظ بداشتند. چون در این وقت رهائی مهدی قلی خان و محسن خان خلاف حزم می نمود و برادران او را نیز نگهداری نمودند تا از بیم جان باعث حادثه و افسادی نگردند.

قلعه سنگان که مجمع اموال و مخزن ائمهال او بود به تصرف در آمد و اندوخته موروث و مکتسب سالیان او که بیشتر از حصر بود به ضبط آوردند، وجوهی که از ممر اسیر شیعه فروختن گیرد کرده بود به مکافات نصیب غازیان شد، و مثل:

مال موذی نصیب غازی

را معنی ممثل آمد. و حضرت شاهزاده نایب السلطنه غازی حکومت ولایات تربت و برشن و کدکن و محولات و سرجام را به سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی تفویض فرمود، و اختیار کار ابراهیم خان هزاره‌ای و ولایت جام و باخرز را نیز از راه احتیاط به مشارالیه موکول داشت. مصطفی قلی خان سرکرده سمنانی را با جانبازان دامغانی و حسن خان قاجار سالار بار رخصت معاودت به اوطان و طهران داد.

بعد از انتظام امورات مهدی قلی خان و محسن خان برادران محمدخان را از حبس اطلاق فرموده و روانه مشهد مقدس رضوی علیه السلام گردید. در اواسط شهر وارد آن شهر فیض بنیان شد، و محمدخان نیز با رضا قلی خان هم منزل آمد و در حفظ

آنان فراول تعیین یافت و مؤده این فتوحات در اواخر شعبان به عرض خاقان صاحبقران رسید و مزید امیدواری دولتخواهان گردید.  
چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

### در بیان حال

یار محمد خان افغان وزیر کامران والی هرات و  
مکالمات نواب شاهزاده نایب السلطنه با وی و  
آمدن ایلچیان خوقند و فرغانه  
از نزد محمد علی خان فرغانه‌ای و ترکستان و  
روانه شدن به دارالسلطنه طهران

حضرت شاهزاده اسکندر خصلت بوذرجمهر حکمت شهریار گیتی ستان نایب السلطنه دولت علیه ایران و ولیعهد حضرت خاقان صاحبقران، نایب السلطنه عباس میرزا را منظور آن بود که ممالک خوارزم و مرو و بلخ و هرات و کابل و قندهار و زمین داور و زابلستان را چنانکه سابقاً در تصرف پادشاهان صفویه و نادر شاه افشار ترکمان بوده مطیع و منقاد شاهنشاه جم‌جاه ایران سازد. لهذا یار محمد خان افغان وزیر شاهزاده کامران والی هرات را که در ارض اقدس به اشارت او موقوف بمانده بود بخواند و شفاهاً با وی تکلم فرمود که:

در ازمنه سابقه ولایات متصرفه افغانه همواره در تصرف سلاطین قزلباشیه ایران زمین بوده و سلاطین [۳۲۲] صفویه و نادرشاه تمامت طخارستان و زابلستان را تسخیر نموده‌اند و توقف افغانه در سلک ایلات هندوستان و کابل و قندهار به خدمت سلاطین کامکار به سر می‌برده و بدان خدمت مفاخرت می‌کرده‌اند؛ و اگر احیاناً در ولایات خراسان حکومتی می‌رانده‌اند باج‌ده و خراج‌رسان دولت ایران بوده‌اند.

پس از قتل نادر شاه، احمدخان افغان ابدالی به تزویر و تقلب در زمان فتور دولت سلاطین ایران بر بعضی از این ممالک استیلا و

استقلال یافت، و چون خوانین زندیه را به واسطه تن‌پروری و عدم تسلط، قدرتِ تصرّف هرات و طخارستان نبوده به فارس و عراق قناعت نمودند.

بعد از انقراض آن سلسله، خاقان سعید شهید به خراسان آمده ادعای تملیک ممالک سابقه را کرده، حکام خراسان تصدیق کردند، حتی اینکه بک‌جان امیر بخارا، مرو و بلخ را تخلیه خواست، و مقارن این حال فتنه روسیه و آمدن قزل‌ایاغ به حدود قراباغ روی داد. خاقان سعید از خراسان مراجعت گزید، و از آن سپس به حکم تقدیر قادر شهادت آن حضرت در شوشی حصار روی داد.

و حضرت خاقان صاحبقران در سنوات بسیار به جهاد روسیه اشتغال داشت و فرصت اتمام این امر را نفرمود.

اکنون که فراغ از آن منازعه حاصل شده است به امر خاقان صاحب قران کبیر من بنده که یکی از چاکران آن حضرتم مأمور به انجام این خدمتم و به نظم خراسان و دفع خائنان و طلب مُلک موروث مأمور و مبعوث گردیده‌ام، و مکرر از کابل و قندهار قزلباشیه و جوانشیریه آن دیار رسل و هدایا و عرایض به حضرت خلافت اعلیٰ فرستاده، استدعا کرده‌اند که یکی از گماشتگان حضرت خاقان صاحب قران روی بدین سوی کند تا همه بنده وار در رکابش به خدمتگزاری کمر بندیم و ولایات متصرفه افاغنه را مستخلص سازیم. اینک حسینعلی خان و بهبودخان جوانشیر فرستادگان قزلباشیه کابل در حضرت ما مستدعی همین خدمتند.

مجملاً باید کامران با کوچ و عیال به درگاه شاهنشاه گراید و هرات را خالی کند یا مانند سایر حکام ممالک محروسه مالیات دیوانی دهد یا مستعد رزم و برخاش باشد که ما با همین اندک سپاه کینه‌خواه آماده یورش بلخ و هرات می‌باشیم و خود که امین‌الدوله اوئی در این ایام در رکاب والا بودی و دیدی و شنودی که با خاینان صاحب شوکت خراسان چه رفت، با سالور سرخس چه شد:

## عربیة

الدَّهْرُ مِنْ حَدِّ صِصَامِي عَلَى خَدْرٍ وَ الْمَوْتُ يَرْعُدُ خَوْفًا مِنْ مِلاَقَاتِي  
 چون یارمحمد خان افغان این بیان دلخراش زهره گداز استماع کرد و عرضه  
 داشت که: فرمایشات مطاعه نایب السلطنه لازم الاطاعه را به توسط معتمدی پیغام  
 می‌کنم تا پاسخی در رسد. و فرستاده او در اوایل شوال روانه هرات گردید.  
 کامران، یارمحمد خان وزیر با تدبیر خود را در شکنجه گرفتاری مقید دید و  
 دانست که رهائی او به سهولت صورت امکان نخواهد داشت، تحف و هدایا و  
 عریضه مزورانه به حضرت والا فرستاده ضمناً از وزیر تشکی کرده معروض داشت  
 که وی زیاده از حد وزارت دخالت در امور مُلکی می‌نموده، نیکو آن است که او را  
 در رکاب والا موقوف داشته روانه هرات نفرمایند تا بی‌اخلال او قراری در خدمات  
 والا داده شود.

نواب نایب السلطنه تدبیر و تزویر امیر و وزیر را دریافت فرموده بیش از پیش در  
 حفظ یارمحمد خان سپارش و اهتمام فرمود.

### در تبیین بلاد خوقند و ترکستان و تشخیص حکام و خوانین آن سامان علی‌الاجمال و آمدن عبدالرحمن بیک فرستاده محمدعلی خان خوقندی

مخفی نماند که خوقند دارالملک فرغانه است، چنانکه خوق دارالملک  
 خوارزم است. و فرغانه ولایتی است از اقلیم پنجم به توران. و گویند انوشیروان آن  
 را آباد کرده و از هر خانه مردی بدانجا آورد سکنی داد. لاجرم آن را ولایت هر خانه  
 خواندند و فرغانه معرب آن است و آن را شهرهای مشهوره متعدده است مانند:  
 اسروشنه و اخسیکت و اسفرنک و خچند و اندجان و تاشکنت و مرغیتان و کاشان  
 و بناکت که معرب آن فناکت است، و آن را چون شاهرخ بن تیمور تعمیر کرده  
 «شاهرخیه» نیز خوانند.

و خوقند شهری بوده اکنون از همه فرغانه معروف‌تر است و پادشاه‌نشین آن  
 مُلک است و حکام آنجا غالباً از سلسله اتراک مغول و اوزبکیه بوده‌اند، عالم‌خان و

عمرخان دو برادر بودن و در آنجا حکمرانی داشتند و حاکم اصلی عالم خان بود. وقتی وی به تاشکنت رفته اهالی فرغانه، عمرخان را قبول کرده بر مسند خانیت برنشانند و عالم خان را معزول کردند.

بعد از عمرخان، محمدعلی خان حکومت یافت و در این سنوات وی خان خوقند بوده، چون در عهد او خان ختا قصد تسخیر کاشغر کرد و به تصرف درآورد، محمدعلی خان و اهالی فرغانه و ترکستان اجتماع کرده با خان ختا رزمی بزرگ کردند، و وی به هزیمت رفت و کاشغر را مستخلص ساختند، و جمیع لشکر ختا را که کافر بودند از ولایت اسلام بیرون کردند. استقلالی تمام در ترکستان حاصل کرد و شرح حال خود را معروض رأی پادشاه اسلام داشت، کنیزی و غلامی ختائی از اسرای ختا با عریضه صداقت فریضه مصحوب عبدالرحمن بای و قاضی فرغانه روانه ایران نمود، نواب نایب السلطنة العلیة العالیة فرستاده او را با معتمدی روانه دارالخلافه طهران نمود. و سفیرین مزبورین بعد از شرفیابی حضور حضرت صاحبقران و یافتن خلعت و انعام با میهمانداری از راه آذربایجان روانه مملکت اسلامبول شدند و پس از چندی مراجعت کرده به خوقند بازگشتند و بقایای حال این طایفه در زمان مذکور می شود.

## در بیان حکم

### حضرت صاحب قرانی به والی گری نواب امجد محمد میرزا در خراسان و ذکر انتظام آن سامان

چون حضرت نایب السلطنة را نیت یورش بزرگ [۳۲۳] بود، از دربار حضرت خاقان صاحبقران قاجار و پدر بزرگوار مستدعی شد که ولایت خراسان به نواب مستطاب والا امیرزاده اعظم محمد میرزا مفوض گردد، لهذا فرمان قضا جریان به افتخار امیرزاده عظیم الشان سمی خاقان سعید شهید اکبر محمد شاه مغفور ماضی

۱. صاحب ناسخ التواریخ گوید: هم در این ایام محمدعلی خان فرمانگزار خوقند، عبدالرحمن بیگ ملازم خود را به اتفاق قاضی خوقند سفر ایران و روم فرمود ... (۴۸۸/۱).

صدور یافت، و معتمد حضرت ولیعهد فرمان و خلعت شاهانه را به خراسان برده زیب بر و دوش امیرزاده والا محمد میرزا والی کل مملکت خراسان کرد، و میرزا موسی رشتی نایب که مردی مدبر و وزیر دانا بود به منصب سابقه در خدمت والی والا برقرار شد، و میرزا صادق نبیره قایم مقام مغفور و برادرزاده میرزا ابوالقاسم قایم مقام ثانی به امر وزارت معاملات مأمور آمد.

و نواب شاهزاده نایب السلطنه شش فوج پیاده از بلوکات و بلاد خراسان تربیت داده که عبارت از چهارهزار و هشتصد (۴۸۰۰) نفر بودند و چهارهزار (۴۰۰۰) سوار از اکراد و اتراک مقرر داشته و در مقام تربیت آنان برآمده و جمع و خرج آن ولایت را با یکدیگر تطبیق فرموده و از نجفعلی خان بوزنجردی شادلو و رضاعلی خان چاپشلو حاکم دره جز و سایر حکام و نواب التزام نامچه گرفته که بلاد را از تاخت و تاز تراکمه محفوظ دارند، و بر هر دریند جمعی مستحفظ گماشته، و امر موقوفات سرکار فیض مدار خاصه ظاهره را انتظامی تمام داده، میرزاموسی خان برادر کهنتر جناب قایم مقام را که به شرف مصاهرت والا اختصاص داشت ناظم کل معاملات سرکار فیض آثار فرموده، میرزا محمدعلی مستوفی و حاجی میرزا کاظم ناظر آن حضرت را تابع ناظم کل داشته به اندک توجهی امورات کلیه و جزئیه خراسان را منظم و منسق فرمود و اختیار همه را در دست امیرزاده محمد میرزا والی خراسان نهاد و فرزند ارجمند خود را بر دیگران مزیت داد.

و در سنوات دوگانه که آن شاهزاده کشورگیر یگانه در خراسان توقف گزیده بود در فارس بعضی وقایع روی داد که تحریر آن ناگزیر است.

## در بیان

بعضی وقایع فارس و کرمان و رفتن

نواب شاهزاده معظم حسینعلی میرزا فرمانفرمای

به جانب شهر بابک و کرمان و

واقعات آن ایام

نواب شاهزاده آزاده فرمانفرمای فارس بعد از خروج طایفه نوریه از فارس به

طهران بر بعضی از چاکران دربار بی اعتماد شده اطمینانی تمام بدانها نداشته، چه اغلب اعظام فارسیه با یکدیگر موافقت و مراقبت گزیده بودند و وفاق ایشان مایه نقصان خدمت دیوان اعلی می گردید، و شیخ عبدالرسول خان دریا بیگی و حاکم بندر ابوشهر و مضافات را در مرکز حکومت موروثی خود کمال استقلال و انتظام بود و به اغوای ارباب غرض دغدغه در خاطر او راه یافته در انجام خدمات تهاون می گزید، و از آمدن به حضور والا متوهم بود.

در زمستان سال توشقان ثیل که ساحات کازرون و خشت و کمارج و دشتستان نمونه بهشت برین است، نواب فرمانفرما قصد تفرج و انتظام آن بلاد فرمود. با بعضی امیرزادگان و الاتبار مانند نواب امیرزاده رضاقلی میرزای نایب الایاله که بطناً صبیبه زاده محمدقلی خان افشار ارومی بود، و برادر اُمّیش نواب تیمور میرزای ملقب به «حسام الدوله» و نواب هلاگوخان ولد شجاع السلطنه و میرزا محمدعلی مشیرالملک وزیر فارس و شکرالله خان نوری قوللر آقاسی که در این ایام به امر اعلی به فارس باز آمده بود و معزز و مکرم می زیست، و آقاباباخان لله باشی مازندرانی سردار و جمعی از محرمان از شیراز به کازرون آمده، روزی دو سه در باغ نظر بر آسوده به کمارج و خشت و دالکی و دشتستان عبور فرمود.

شیخ عبدالرسول خان عرب دریا بیگی را تشویش افزوده در جهازات خود نشست به میان خلیج عمان راند، بالاخره به وساطت امنای دربار اطمینان تمام یافته به حضور اشرف آمده مورد توجهات بی غایات شد. و نواب نجفقلی میرزا والی کوهکیلویه نیز از راه لیراوی دشت به حضور پدر والا گهر آمده قرین مباهات گردید. چون تیپ و توپ و سربازان رکابی را در داخل بندر گنجایش نبود به امر حضرت فرمانفرما امیرزاده آزاده نواب نایب الایاله به توقف در صحاری سمل و آباد و تجهیز سپاه نصرت بنیاد مأمور شد، و بنده بی مقدار مؤلف این دفتر نیز در رکاب امیرزاده معظم بود. از آنجا که فی مابین نایب الایاله و نجفقلی میرزای والی کوهکیلویه به بعضی جهات گذشته فی الجمله نقاری واقع شده بود و قول مؤلف را در هر دو دربار قدری اعتبار، اسبابی فراهم شده در چمن آباد که از کثرت ریاحین رنگین دشتی است بهشت آئین، شبانروزی دو سه ملاقات و مقالات کردند و در طویهای دلپسند غبار نقار مرتفع شد و پس از خروج نواب شاهزاده فرمانفرما از بندر ابوشهر و

ملازمت شیخ عبدالرسول خان دریابگی در رکاب مستطاب و ورود به اردوی مذکور، جمال خان دشتی و سایر متوحشان نیز به حضور اعلی آمده روی به مراجعت نهادیم.

چون فی مابین میرزا علی اکبر قوام الملک بن مرحوم اعتمادالدوله شیرازی و محمد علی خان بن جانی خان قشقائی خلیج ایلخانی ایلات فارس به خلاف سابق در شیراز اظهار موصلتی و مرافقتی روی داد و مشیرالملک را چنان توهم رفت که این اتفاق به جهت نفاق اوست و صورت حال ایشان را در حضرت والا به نحوی دیگر جلوه داد، و نواب والا را سوءظنی بدیشان رفت، و دریابگی را که با آنان صفائی نداشت با خود برداشته روی به شیراز کرد، این معنی نیز مایه وهم آنان شده بیشتر با یکدیگر اتفاق کردند.

بعد از ورود فرمانفرما، قوام الملک براثت ذمه کرد و مطمئن شد؛ ولی محمد علی خان ایلخانی که در ایلات خود به حالت توهم برقرار ماند و در مقام چاره خود برنیامد. بعد از نوروز فیروز که ایلات فارس به قاعده مستمره باید از قشلاق روی به بیلاق نهند و در مراتع مقرر خود به سر برند و مال دیوان را کارسازی کنند، ایلات باز نگردیده و عود نگزیدند و معلوم افتاد که مرتضی قلی خان ایل بیگی برادر کهنتر ایلخانی به اشارت او ایلات را کوچانیده و از گرمسیرات فارس روی به سردسیرات کرمان نهاده، و این کاری غریب و امری عجیب می نمود، زیرا که ایلات فارس را کاری [۳۲۴] به مراتع کرمان نمی بود و این گونه حرکت ممانعت ایلخانی را ثابت و ریشه خلاف او را ثابت می داشت.

عجبتز آنکه محمد علی خان ایلخانی نیز کاری را بهانه کرده که علی اکبر خان ریش سفید ایل نفر و بهارلو و جمعی از اکابر در قفای مرتضی قلی خان راه کرمان برگرفته اند، من به بازگردانیدن آنان رفتم، و حال آن که خود آنان را روانه داشت.

القصة میرزا محمد حسین وکیل حاکم فسا و دارا بجرد که از احفاد افضل الفضلا سید علی خان شیرازی بود با خود برداشته روی به کرمان کرد، و ایل را رانده به خاک کرمان رسانید، و امر غالب بلوکات و ضباط بلاد از این کار انقلاب و اختلال تمام یافته زیرا که پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) خانوار ایلات که زیاده از صد (۱۰۰) سال در ولایتی باشند هزار گونه معاملات و قرابت و داد و ستد و بستگی خواهند داشت.



## در بیان اطلاع امیرزاده سیف الملوک میرزا حکمران کرمان از کار ایلات فارس و مراتع دادن بدیشان

نواب امیرزاده سیف الملوک میرزا خلف الصّدق سرکار نواب شاهزاده معظم ظل السّلطان که به حکومت کرمان اختصاص داشت به تصدیق مفسده جویان و تحریک خوش آمدگویان، آمدن چند هزار ایلات فارس را به کرمان فوزی عظیم شمرده به جهت ایشان مراتع و مساکن معین ساخت و به دلجوئی و نگاهداری اعظام آنان پرداخت.

و محمدعلی خان ایلخانی و مرتضی قلی خان ایل بیگی و مصطفی قلی خان برادر دیگر ایشان قریب به کرمان شدند، ایلات را به جوانب بم و نرماشیر روانه کرده، ایل بیگی برادر کهنترش با ایلات برفتند و ایلخانی و میرزا محمدحسین وکیل فسائی و میرزا قاسم خان خلیج داماد ایلخانی به شهر کرمان رفته به خدمت امیرزاده رسیدند و بعد از محاورات و مشاورات مقرر شد که وکیل و میرزا قاسم خان عریضه شرح حال ایلخانی را از راه یزد و طبس به خراسان برند و ببرند. ایلخانی در کرمان و برادرانش در بم و نرماشیر بیاسودند.

چون مبلغی خطیر از متوجهات دیوانی آن سال در گردن ایلات بود و به تعطیل گذرانیده بودند، نواب فرمانفرما ناچار در مقام بازگردانیدن ایلات برآمده با نواب امیرزادگان عظام و برادرزادگان کرام در اواسط محرم سال یکهزار و دوست و چهل و هشت (۱۲۴۸ هـ. / ژوئن ۱۸۳۲ م) عازم صفحه کرمان گشت. امیرزاده رضاقلی میرزای نایب‌الایاله و فرزند اکبر خویش را به نیابت فارس گذاشته، آقا باباخان سردار مازندرانی و جمعی امنا را به خدمت او مأمور کرده با پانزده هزار (۱۵۰۰۰) جمعیت و هشت عراده توپ از راه نیریز و دارابجرد راه صفحات کرمان برگرفت.

## ذکر قتل شیخ عبدالرسول خان عرب در یابیگی بندر ابوشهر و رفتن نواب نایب‌الایاله به انتظام آن صفحات

شیخ عبدالرسول خان در یابیگی مردی جلیل و ساینس و غلیظ و غضوب و رشید بود، اضافه بر حکومت بندر ابوشهر از ولایات دشتستان مضافات بندر کرده بود، و سالم خان حاکم برازجان را در سنوات قبل هلاک نموده داشت. اهالی دشتستان که خوانین با طایفه‌ای بودند از وی خاطری خشمگین داشتند، ولی از بیم فرمانفرما با وی خلافی به ظهور نمی‌آوردند تا در این اوقات که فرمانفرمای فارس به بازگرداندن ایلات ترک راه کرمان سپرد و انجام این سفر معلوم نبود و شیخ در یابیگی رخصت رجعت بندر یافت، همانا با وی در مقام خطا اندیشی بودند.

چون شیخ را با والد مؤلف در طهران و شیراز اخوت و موَدّت اتفاق افتاده بود و مرا در این اوقات در خدمت نواب نایب‌الایاله فارس مقرب و محرم همی شمرد، شبی که به خارج شیراز نقل مکان کرده بود از بنده مشاورت نمود که از کدام راه به بوشهر رفتن من اسلم و اصلح است؟ چون از عداوت اهالی دالکی و شبانکاه و برازجان با وی اطلاعی داشتم، گفتم: اگر از این راه متداول باز نگردی و راه را بگردانی از راه لیراوی به بندر شوی به طریقه حزم اقرب است. وی گفت که: از ولی خان ممسنی که طاغی و در قلعه سپید یاغی است و راه من بدان سو اقرب است ایمن نیستم، چون او را با من بنده کمال و داد بود، نامه بدو نگاهشتم که سواری چند به همراه در یابیگی کرده او را به منزل رسانند.

همانرا در عرض راه اندیشه دیگر به خاطر آورده یا نصیحت ناصح بی‌غرض را حمل بر غرض کرده از راه ممنوعه به دالکی رفت، شباهنگام رؤسای آن ولایات یکدیگر را اخبار کرده با جماعتی کامل برگرد وی آمده روزی دو به کز و فرو جنگ و نزاع گذشت، آخر الامر غلبه کردند و در یابیگی را به ضرب گلوله تفنگ در برج سرای دالکی بکشتند و اموال کثیر وی را به غارت بردند، و فتنه بزرگ در گرمسیرات دشتستان و بندر بوشهر برخواست.

و چون بندر بوشهر منبع تجارت ایران و هندوستان و انقلاب آن شهر مایه خسارت و زیان بود، بعد از رسیدن این اخبار به شیراز، امنای دولت بالاجماع صلاح در آن دیدند که خود نایب‌الایاله به اصلاح آن فساد پرداخته به بوشهر رفته تسکین آن فتنه عظیم فرمایند، و اگر چه در آن صفحات بروز طاعون بود و مؤلف را نیز رمدی شدید و هوا در غایت حرارت، بنده را مجبور به خدمت نایب‌الایاله کرده روانه آن صفحات نمودند، و جمال‌خان دشتی که از عظمای حکام گرمسیرات بود نیز رخصت دادند که در خدمت والا بوده مورد خدمتی شود.

چون در این کار تعجیل بود به طریق اختصار و سرعت راه در نوردیدیم و به دو سه روز به دالکی رسیدیم، هنوز خون دریا بیگی در برج پاشیده و در و دیوار از گلوله بسیار خراشیده بود.

مع‌القصد حاجی محمدخان حاکم بزازجان و محمدامین‌خان شبانکاره و محمدعلی‌خان تنگستانی [۳۲۵] و میرحسین‌خان و سایر خوانین آن ولایت طوعاً او کرهاً به خدمت نایب‌الایاله آمدند و متوهمان را مطمئن کردند، و روز ورود به بندر ابوشهر تخمیناً به قدر ده هزار (۱۰۰۰۰) پیاده و سوار در رکاب والا اجتماع داشتند، و تجار شهر از این ازدحام توحش تمام یافته و جمال‌خان شیرازی کارگزار دریا بیگی نیز خایف شده به جهازات سرکاری دولت بهیه انگلیس که در دریا لنگر انداخته بود پناه برده و مستربلین صاحب و هتل صاحب و دکتر ریخ از او حمایتی می نمودند و بی حضور او امر بندر نامنسق بود.

لاجرم خیرخواهان رکاب بر این یک دل شدند که باز آوردن او از کشتی دولتی بندر عین صواب است، این خدمت نیز برگردن مؤلف افتاد با وجود خستگی و گرمی هوا در عین تابش آفتاب به بندر رفته مستربلین بالیوز را دیده و تفصیلی گفته و شنیده، حکیم انگلیس را با خود برداشته در زورق نشسته به لنگرگاه رفته، جمال‌خان را اطمینان داده به همراه خود به خدمت نواب نایب‌الایاله آورد. و فی‌الجمله کار آن ولایت انتظامی حاصل نمود و سپاه دشتی و دشتستان به اوطان خود رخصت یافتند و تفصیل این وقایع در ضمن عرایض به کرمان ارسال رفت.

## ذکر واقعات کرمان و

شهادت امیرزاده ارغون میرزا ولد نواب شجاع السلطنه و

به قتل رسیدن مصطفی قلی خان برادر ایلخانی و

تسخیر کرمان

نواب شاهزاده فرمانفرمای چون به منزل سروستان رسید، شیخ محمدامین تمامی شیخ الاسلام فارس را به اتفاق جناب قوام‌الملک کلانتر فارس به استمال فراریان ایلات و اعظام ایشان روانه داشت و مدت چهل (۴۰) روز در بلوکات فسا و داربجرد و بوئات و نیریز که قریب به خاک کرمان است توقف گزید، و معتمدی به دارالخلافه طهران فرستاده شرح واقعه را معروض رأی شاهنشاه آفاق خاقان صاحبقران نمود. از دربار خاقانی، رضاخان قاجار سپانلو امیرجار مأمور شد که میرزا محمدعلی مشیرالملک را به حضور اعلی آورده باشد.

چون نواب فرمانفرما از مراجعت و استرداد ایلات نومید شد با سپاه جرار در اواسط شهر ربیع‌الاول به خارج شهر بابک از بلاد کرمان در رسید، جناب شیخ الاسلام و قوام‌الملک در آن منزل از نزد ایلخانی بازگشتند و معلوم شد که رأی رجوع ندارد.

چون صبیبه حضرت خاقان مغفور که زوجه محمدابراهیم خان قاجار مرحوم حاکم کرمان بود بر حسب الامر اعلی در قصبه شهر بابک مسکن داشت و همشیره نواب والا بود، قوام‌الملک و شیخ الاسلام به پرسش حال او که «نواب متعالیه» لقب داشت مأمور آمدند، و نواب متعالیه برادر والا گهر عزیز را به ضیافت دعوت کرد. مستحفظین آن حصار که دویست (۲۰۰) نفر سرباز از فوج همدانی بودند ناچار ابواب قلعه را گشادند و سر بر خط ملازمت سرکار فرمانفرما نهادند. نواب والا داخل شده و شهر را به تصرف گرفت و دویست (۲۰۰) نفر سرباز همدانی را به ملازمت قبول فرموده روانه شیراز داشت و مورد التفات کرد.

و چون از تقریرات شیخ و قوام‌الملک به صحت پیوست که ایلخانی با وجود وزارت مشیرالملک به شیراز نخواهد آمد، بنابر مصلحت وقت مقرر فرمود که وی به صفحات گرمسیرات و بنادر آمده متوقف باشد و به اصلاح امور و معاملات کازرون

و غیره پردازد، و در حقیقت او را به جانب نایب‌الایاله روانه فرمود.

و چون از ولایت بندر بوشهر تا کرمان مسافت بعیده است و صحت اخبار آن صفحات موقوف به تقریر و ملاقات مشیرالملک بود به اجازه نواب نایب‌الایاله، بنده درگاه به چاپاری و اختصار از بوشهر به کازرون رفته روزی دو سه در خدمت نواب حاجیه‌الده معظمه سرکار نایب‌الایاله که در کازرون بیلاق داشت توقف و به صحبت جناب مشیرالملک رسیده، حقایق این واقعات را به تفصیل استفسار کرده و استحضار جسته، و جناب مشیر را به حمایت و رعایت از جانب نایب‌الایاله اطمینان داده با عریضه او و نوشتجات دیگر به بندر رجوع نمودم.

الحاصل نواب شاهزاده فرمانفرما بعد از روانه کردن مشیرالملک، شیخ و قوام را به طلب ایلخان فرستاده او را به جهت قرار و مدار مطالب به حضور والا خواندند، او نیز شرفیاب شد؛ ولی نواب سیف‌الملوک میرزا پس از رفتن ایلخانی ایلات را از رجوع ممنوع داشت و در مدت دوازده (۱۲) روز توقف نواب والا در شهر بابک جمعی کثیر از بزرگان کرمان به شکایت امیرزاده آمدند، و نوشته به خط و مهر او به نظر فرمانفرما رسانیدند که عبارت ناشایسته نسبت به عم اکرم مرقوم داشته بود و مردم را از خدمت او و دادن سیورسات ممانعت کرد.

مع هذا نواب فرمانفرما که شاهزاده‌ای حلیم سلیم‌النفس با شرم حضور بود، مراقب او نگشته، قوام‌الملک را روانه شیراز و خود به جانب بم و نرماشیر روانه شد، و میرزا محمد برادر میرزا محمدحسین وکیل را به نزد امیرزاده سیف‌الملوک میرزا فرستاده بعضی نصایح و اندرز پیغام داده، ضمناً از بی‌اعتنائی و نفاق او گله‌مندی فرمود.

همانا در آن روز امیرزاده به شکار رفته بود، و بعد از مراجعت اهالی شهر کرمان او را راه ندارند و از او به شکوه آمدند، نواب فرمانفرما به جهت اسکات کرمانیان مقرر فرمود که علی‌نقی خان قاجار قوینلو، نواب امیرزاده را برداشته به اسم بردن به فارس تا بیوانات رفته از آنجا رها نموده که به هر جا مصلحت داند رفته فرو نشیند. و از جانب حضرت شاهنشاهی حکمی صادر شود و او چنین کرده و امیرزاده به یزد رفته بیاسود.

ایلات فارس نیز بعد از روانه شدن امیرزاده روی به فارس نهادند و مرتضی قلی

خان ایل بیگی خود با ایلات رفته و مصطفی خان برادر کهنرش را که جوانی شایسته و خوش شمایل و با اخلاق کریمانه و شجاعت و مناعت بود با دوهزار (۲۰۰۰) سوار جرار به التزام [۳۲۶] رکاب والا روانه کرده اظهار خدمتگزاری نموده. چون فرمانفرما اراده مراجعت به فارس کرد، کرمانیان الحاح کردند که بعد از شکوه ما و روانه کردن امیرزاده و رنجش متابعین او از اهالی کرمان و بودن ارک و شهر در تصرف سرباز حضرت شاهزاده نایب السلطنه ما چگونه توانیم در کرمان زیست؟ چاره‌ای در این کار باید یا ما را نیز در رکاب با عیال و اطفال به فارس حرکت فرمائید. سرکار نواب فرمانفرما در این امر تأمل کرده حق به جانب ایشان دید، مکرر معتمدی به نزد علی نقی خان سرتیپ طایفه قراگوزلو که مردی متهور و دلیر و بزرگ‌منش و امیر بود فرستاده که وی نیز ارک را تخلیه کرده کوچ و عیال امیرزاده را حرکت داده به یزد رساند. وی اعتنائی بدین پیامها نکرده، با عبدالله خان قراگوزلو به مخالفت فرمانفرما در آمده حصار را در بر بستند و در پس دیوار پیکار فرو نشستند تا آثار خلاف علانیه شد. سپاهیان کرمان به تسخیر ارک اجتماع کردند و نواب امیرزاده ارغون میرزا و مصطفی قلی خان قشقائی نیز به مداخله در کار قلعه در آن حوالی رفتند، هر دو جوان دلیر سرو بالای مه‌سیمای فرامر زرم سهراب پیکر ندانسته هدف گلوله سربازان همدانی شدند و این حادثه عظیم مایه قهر و غضب شاهزاده حلیم سلیم گردید:

### لمؤلفه

دریغ آن چنان پیکر پهلوی      دل بهمنی فرّ کیخسروی  
 ببالا چو سرو و بعارض چو ماه      برخشنده مه هاله خط سیاه  
 مع‌القصه از این مصیبت امیرزادگان رکاب والا و ترکان رزمجوی خاره فرسا جامه  
 دریدند و عزم رزم جزم کردند، فرمانفرما نیز به جز تسخیر ارک چاره نداشت و  
 سپاهیان را به یورش و تصرف ارک فرمان داد.

ذکر فتنه  
 بوشهر و خروج اعراب و  
 غلبه نواب امیرزاده  
 رضاقلی میرزای نایب الایاله بر ایشان

بعد از قتل دریابییگی و انقلاب امر بندر بوشهر پسرش شیخ نصر بن شیخ - عبدالرسول بن نصر بن ناصر فرار کرده، جهازات نامی دریابییگی نشسته به روی دریا رفت و از راه سوء ظن چنان دانست که قتله دریابییگی به استیذان نواب نایب الایاله مرتکب این امر شده اند، و الا امیرزاده مذکور چرا پس از ورود به بوشهر در مقام قصاص قاتلین شیخ برنیامده، غافل که الامورات مرهونه باوقاتها.

در این اثنا خبر شهادت نواب امیرزاده ارغون و مصطفی قلی خان برادر ایلخانی بدین صفحات رسید و فی الواقع برای فرمانفرما وقوع این حادثه وهنی عظیم بود، فتنه جویان این صفحات نیز شیخ نصر را تحریک کرده که از اعراب بر و جواسم و عتوب احتشادی نموده به دعوی ملک موروث و خون پدر مقتول باز آیند.

و در این ایام چنان مقرر بوده که این خانه زاد دولت که در آن شهر به مرجعیت نام برآمده از جانب امیرزاده نایب الایاله، شیخ نصر را مستمال کرده به حضور آورم و به بعضی حکومات مخصوص شود. این جوان نامعرب تن به خدمت در نداده به میان اعراب رفته ازدحامی برگرد خود اجتماع داده با جهازات خود و دیگران به عزم تسخیر و تخلیص بندر ابوشهر از تصرف امیرزاده در روز روشن که همانا زمان ظهر بود به حوالی بندر آمده، بنیاد توپ زدن کرد. مرا از این جسارت و خامی حیرت آمد و این معنی را حمل بر کمال غرور آن جوان جسور کرده، دانستم که بی شک شباهنگام باطیسی تمام به تسخیر بندر اقدام خواهد کرد.

چون به سه سوی آن بلده آب دریا محیط و یک طرف مشتمل بر برج و باره و راه آمد و شد پیاده و سواره به دشتستانات است، تفنگچیان شیرازی و تنگستانی را که در حکم محمدخان ولد احمدشاه خان تنگستانی و محمدعلی سلطان شیرازی بوده در آن بروج تقسیم نمودیم، ولی در این ایام زیاده از ششصد و پنجاه (۶۵۰) کس در بندر بوشهر حضور نداشتند و به اوطان مرخص شده بودند، چه گمان فتنه